

صلح‌طلبی، هدف غایی سیاست

اندیشه سالار سپهر سیاست، ارج نامه دکتر سید محمد رضوی، به کوشش ابوالفضل دلاوری، خانه اندیشمندان علوم انسانی، فروردین

۱۳۹۸

www.drmahmoudi.com

مقدمه

اگر بخواهیم هدف غایی سیاست را ترسیم کنیم، آن هدف چیست؟ بعضی گفته اند هدف سیاست رسیدن به قدرت، حفظ قدرت و افزایش قدرت است. بعضی دیگر، بر این باورند که سیاست در پی تأمین توسعه اقتصادی و رفاه مادی جامعه‌های بشری است. در برابر، اخلاق‌گرایان و دین‌باوران، هدف سیاست را نیل به جامعه‌ای اخلاقی و معنوی می‌دانند. از سوی دیگر، لیبرال‌ها هدف سیاست را گسترش آزادی‌های فردی و اجتماعی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عنوان می‌کنند. در کنار اینان، کسانی تأمین امنیت را هدف بنیادین سیاست دانسته‌اند.

بی تردید، کسب قدرت، تأمین رفاه مردم، جامعه اخلاقی و معنوی، بسط و گسترش آزادی‌ها به عنوان گرانیگاه حقوق بنیادین بشر و تأمین امنیت فردی و اجتماعی و بسیاری هدف‌های دیگر، می‌تواند برای سیاست پذیرفته شود. پرسش اساسی این است که دستیابی به این هدف‌ها در سیاست ورزی، درگرو نیل به کدام هدف بنیادین است که نبود آن، هدف‌های مرحله‌ای را با ناکامی روبه‌رو می‌کند؟

به باور من، هدف غایی سیاست رسیدن به صلح و زیست صلح‌آمیز است. اگر مردمی در صلح و آرامش در کنار یکدیگر زندگی نکنند، چگونه می‌توانند به هدف‌های فردی و اجتماعی دست یابند؟ گیریم که کسانی در سرزمینی به قدرت برسند، در حفظ قدرت و افزایش آن، چه راهی جز سیاست صلح‌آمیز را می‌توانند در پیش بگیرند؟ تأمین توسعه اقتصادی و رفاه مادی نیز در گرو برخورداری از زندگی صلح‌آمیز در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی است. اخلاق و معنویت نیز در وضعیت جنگ و ناامنی به دست نمی‌آید و تحصیل آن به صلح نیاز دارد. اگر جامعه‌ای از نعمت صلح بی‌نصیب باشد، نه بهره‌ای از حق بنیادین آزادی می‌برد، نه دستاوردهای آن عاید جامعه‌های بشری می‌شود. به دست آوردن امنیت و آرامش نیز از رهگذر صلح به کف می‌آید. چه بسا جامعه‌هایی که از امنیت برخوردارند، اما امنیت و آرامش آنان در استبداد، خفقان، و نظم و آرامش گورستانی سامان یافته است. پس امنیت نیز هدف سیاست است، اما هدف غایی آن نیست. اگر جامعه‌ای، کشوری و منطقه‌ای در صلح زندگی کند، همه امکانات، استعدادها و خوبی‌ها می

تواند زیر چتر فراگیر صلح فراهم آید. در برابر، جنگ و ستیر، همه چیز را در لهیب آتش خود می سوزاند و به خاکستر تبدیل می کند.

جنگ در هر حد و اندازه ای و با هر طول و عرض زمانی و مکانی، یک «وضعیت» (state) است. جنگ به مثابه وضعیت، به طور تصادفی در آثار توماس هابر، جان لاک، ژان ژاک روسو و ایمانوئل کانت تکرار نشده است. جنگ وضعیتی گذرا است، قاعده نیست بلکه استثناء است. یک ملت نمی تواند عمری در وضعیت جنگی دست و پا بزند و رنج بکشد. یک ملت نمی تواند هر سال، هر ماه، هر روز و هر ساعت چشم به آسمان و زمین بدوزد و به بیند آیا بمب افکنی بر سر او بمب می ریزد یا نه، و آیا موشکی، خمپاره ای و توپی پیش پای او منفجر می شود یا نه. انسان برای کشتن و کشته شدن آفریده نشده است. حتی حیوانات نیز قاعده زیست جمعیشان کشتن و کشته شدن - به ویژه میان هموعانشان - نیست. البته جنگ واقعی در دناک، ویرانگر و شرم آور است. بی تردید «جنگ تهاجمی» زیر هر عنوانی، اعم از کشورگشایی، دستیابی به منافع مادی، انتقام جویی، رسالت دینی، وظیفه اخلاقی، اغراض ایدئولوژیک، افتخارآفرینی و مانند این ها، همگی مردود است و نشانگر رفتار ضد انسانی دولت ها و اشخاصی است که به آن دست می زنند. تنها جنگ موّجه از نظر عقلانی، اخلاقی و دینی، «جنگ دفاعی» است. جنگ دفاعی نیز آداب، چارچوب ها و محدودیت های اخلاقی و حقوقی خاص خود را دارد و گرنه هرگز نمی تواند توجیه پذیر باشد (محمودی، ۱۳۹۳: ۱۶۰-۱۴۹).

جنگ تهاجمی چهره مخوف و خانمان برانداز سیاست ورزی صلح ستیز و تجاوزکارانه است. آنان که جنگ و خشونت را تئوریزه و ترویج می کنند، استعداد و توانایی صلح اندیشی، صلح آفرینی و صلح زیستی ندارند. آنچه هنرمندانه و دشوار است، صلح سازی است نه تخریب و ویران سازی. هر آدم فرومایه ای می تواند زیر یک ساختمان بزرگ دینامیت کار بگذارد و بنایی را که طی چند سال با تلاش ده ها و صدها تولید کننده، مهندس، بنا و کارگر ساخته شده، به طرفه العینی منفجر و نابود سازد. اگر مبنای محاسبه، ۲۴ ساعت کار در هر شبانه روز باشد، ساختن یک بنا در طی ۱ سال ۸۷۶۰ ساعت و طی ۱۰ سال ۸۷۶۰۰ ساعت به طول می انجامد، اما طول مدت ویران کردن آن فقط به ۱ دقیقه وقت نیاز دارد! اکنون در نظر بگیرید که جنگ در گستره یک کشور، قاره و جهان چه مصائبی به بار می آورد و با جان میلیاردها انسان، دانش، هنر، فرهنگ، تمدن، و صنعت بشری چه می کند؟

«بایدها» و «نبایدها»های دستیابی به صلح

چه باید کرد تا صلح در جامعه‌های انسانی به عنوان یک هدف نهایی در سیاست پذیرفته شود و در نظام عقلانی و اخلاقی شهروندان به ارزشی پایدار تبدیل گردد؟ در پاسخ به این پرسش بنیادین، دو وجه سلبی و ایجابی یا بایدها و نبایدها هایی را می‌توان در نظر گرفت که به باور صاحب این قلم، مهم‌ترین و اساسی‌ترین آن‌ها از این قرار است:

یکم. نبایدها

۱. دوری جستن از ادبیات خشونت آمیز و نفرت انگیز

در وجه سلبی، بیش از همه باید از ادبیات خشونت آمیز و گفتار تنفر انگیز دوری جست. ادبیات خشونت آمیز و نفرت انگیز از طریق کلام، نوشتار، شکل، صدا، تصویر و حجم در قالب‌های گوناگون می‌کوشد خشونت‌گری و نفرت‌پراکنی را به عنوان یک ارزش اخلاقی، مذهبی و ایدئولوژیک در جامعه ترویج کند. استفاده از فیلم، سریال‌های تلویزیونی، تئاتر، سرود و ترانه، شعر، برنامه‌های مستند، سخنرانی و حتی اخبار، می‌تواند حامل ترویج خشونت و نفرت در میان مردم به ویژه جوانان باشد. مهم‌ترین عوامل برانگیزنده خشونت عبارت است از قدرت‌طلبی، انتقام‌جویی، سودجویی مادی، تصور انجام وظیفه اخلاقی و دینی، یا خودنمایی. تبعیض و نابرابری غیر عادلانه نیز می‌توانند اشخاصی را به اعمال خشونت وادارد. نیز می‌توان به این فهرست، موارد دیگری همچون ناامیدی، سرخوردگی و افسردگی را افزود.

لازم است خطرات سهمگین خشونت‌گرایی و نفرت‌پراکنی را از راه‌های گوناگون به ویژه برنامه‌های آموزشی و پرورشی در مدارس و دانشگاه‌ها، تألیف و ترجمه کتاب و مقاله، و نیز رسانه‌های گروهی با مردم در میان نهاد. باید با صدای رسا اعلام کرد آنان که در سخنان و نوشته‌های خود، خشونت را تقدیس می‌کنند و سم افکار خشونت‌آمیز را به شریان‌های جامعه تزریق می‌کنند، عاملان اصلی برافروختن آتش جنگ‌اند. آنان که بذر نفرت در جامعه می‌کارند و تنفر را به عنوان یک ارزش اخلاقی ترویج و تلقین می‌کنند، در جنایات ناشی از ستیزها و درگیری‌ها سهیم و شریک‌اند.

ترویج و تقدیس خشونت و نفرت، لاجرم به جنگ می‌انجامد. جنگ برخلاف تصور نادرست بعضی قدرتمندان، قدرت‌ساز نیست، بلکه طاقت‌سوز و قدرت‌برانداز است. هیتلر، موسولینی، استالین، صدام

حسین و خیمه‌های سرخ در کامبوج، از جنگ و به کارگیریِ خشونت چه چیزی به چنگ آوردند، جز نابودی میلیون‌ها انسان، ویرانی سرمایه‌های فرهنگی و تمدنی، کشتار، شکنجه و مرگ؟ بنابراین هرگاه تقدیس و ترویج خشونت در جامعه‌ای اتفاق بیفتد، روشنفکران، کنشگران اخلاقی، عالمان دینی و فعالان سیاسی، باید زنگ‌های هشدار باش را به صدا درآورند و اعلام کنند که خطرهای سهمگین و خانمان‌براندازی در راه است، و همه وظیفه دارند آتش سوزان خشونت طلبی و نفرت پراکنی را با آب ذلال آگاهی بخشی، عقلانیت، دوراندیشی، اخلاق، صبر و مدارا خاموش کنند.

۲. پرهیز از دشنام‌گویی و تحقیر

سیاستمدارانی که همانند دونالد ترامپ رئیس‌جمهوری کنونی ایالات متحده آمریکا به راحتی به همتایان خود توهین می‌کنند و با کلمات رکیک و زشت آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند، آیا به تراز احترام متقابل، اعتماد، هم‌اندیشی و همکاری در مسیر صلح کمک می‌کنند و یا زمینه‌ساز روابط خصمانه، کارشکنی، بی‌اعتمادی، تحریم و جنگ هستند؟ اینکه نیکولاس مادورو رئیس‌جمهوری ونزوئلا، مایک پنس معاون رئیس‌جمهوری آمریکا را «افعی سَمی» بنامد (www.isna.ir/news/97040703769)، آیا نشانگر ادب، نزاکت و کرامت انسانی او است، یا نشان می‌دهد که چنین شخصی بهره‌لازم از اخلاق، نزاکت و تربیت فردی و سیاسی ندارد؟ گیریم که معاون رئیس‌جمهوری آمریکا، بدسابقه‌ترین و خطاکارترین انسان روی زمین باشد؛ آیا الزامات اخلاق شخصی و سیاسی به رئیس‌جمهوری ونزوئلا اجازه می‌دهد که انسانی را افعی سَمی بنامد؟ وانگهی، ناشایستی‌های فکری و عملی دیگران، به هیچ وجه رفتار ناشایست مخالفان و حتی معاندان آنان را توجیه نمی‌کند. در هر حال، توهین، تحقیر و دشنام، بیش از تخریب شخصیت فردی که هدف قرار گرفته، خودِ توهین‌کننده را رسوا و تخریب می‌کند.

در ادیان ابراهیمی و غیر ابراهیمی، دشنام‌گویی و توهین، آشکارا به عنوان کاری خلاف اخلاق و ناشایست نهی شده است. به عنوان نمونه، در سوره‌ها و آیاتی از قرآن، مومنان از به‌کاربردن کلمات رکیک و توهین‌آمیز در برابر مخالفان خویش بازداشته شده‌اند. در سوره انعام آمده است: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...» (قرآن، آیه ۱۰۸: ۱۳۷۹)؛ یعنی: «و آنها را که جز خدا می‌خوانند، دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد...»؛ و نیز در سوره عنکبوت می‌خوانیم: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» (همان، آیه ۴۶)؛ یعنی: «و با اهل کتاب جز به [شیوه‌ای] که بهتر است مجادله مکنید...» این آیات آشکارا به گروندگان می‌آموزد که هرگاه شما به کسانی که به خداوند یکتا باور ندارند دشنام بدهید، این کار سبب می‌شوند که آنان به خداوند توهین کنند. پس از

این کار نادرست حذر کنید. شما به خدای آنان توهین نکنید تا آنان نیز به خدای یکتا دشنام ندهند. در آیه دوم، مجادله با اهل کتاب، یعنی یهودیان و مسیحیان، صرفاً با بهترین شیوه پذیرفته شده است.

بی تردید هرزه درآیی و فحاشی از خرد سرچشمه نمی گیرد. این عادت ناپسند، برآیند خشم و غضب سیاستمدارانی است که از عقل و اخلاق فاصله می گیرند و توانایی فرمانروایی بر احساسات منفی خویش را ندارد. عجباً که با این وصف، آنان چگونه می توانند دعوی ملکداری و رهبری سیاسی کنند؟ پرگویی، تحقیر کردن و بی نزاکتی سیاستمداران، ملت ها را از آرامش و صلح دور می سازد و آنان را به هاویۀ دشمنی، خشونت ورزی و جنگ سوق می دهد. بدین سان، مردم ابزار دست این گونه سیاست پیشگان می شوند و قربانی هوا و هوس ها، عقده های روانی، ماجراجویی ها و آتش افروزی های آنان می گردند.

دوم. بایدها

در وجه ایجابی می توان موارد زیر را به عنوان باید ها در اولویت قرارداد و در عینیت بخشیدن به آن کوشید:

۱. روابط انسانی

برای دستیابی به صلح باید به روابط انسانی تأکید گذارد. گمان نکنیم که وقتی چهره هایی لباس سیاست ورزی به بر می کنند و بر اریکه قدرت تکیه می زنند، به کلی از انسانیت، وجدان اخلاقی و ارزش های متعالی تهی می شوند. آیا ما می توانیم به ذهن و ضمیر انسان ها راه یابیم و از آنچه در قلب آنان می گذرد، آگاه شویم؟ آیا می توانیم تغییرات فکری اشخاص را شناسایی و ثبت و ضبط کنیم، مگر این که این تغییرات را از رهگذر آنچه بیان می کنند و آنچه رفتار می کنند، دریابیم و به آن علم پیدا کنیم؟ روابط انسانی چه در ظرفیت حقیقی و چه حقوقی، صرفاً بر پایه قانون تنظیم نمی شود. اخلاق نیز در این میان نقش بنیادین دارد. دوستی، احترام متقابل و اعتماد در روابط میان انسان ها از جمله مقامات سیاسی، بسیار تاثیرگذار است. توافق ها، همراهی ها، حمایت ها و هدف های انسانی مشترک، صرفاً برمدار منافع متقابل به انجام نمی رسد. سازوکارهای دیپلماتیک در روابط خارجی همانند مذاکره، میانجی گری، مساعی جمیله و مسیر دوم دیپلماسی (track II diplomacy)، هنگامی به هدف های خود دست می یابد که برپایه رضایت و اعتماد متقابل استوار باشد. اراده سیاسی در مواجهه با مسائل داخلی و خارجی، صرفاً حول محور منافع مادی کشور

ها شکل نمی‌گیرد و کارساز نمی‌شود. روابط غیر رسمی رهبران سیاسی، حتی رفت و آمد های خانوادگی و علائق مشترک آنان، می‌تواند راه رسیده به توافق های مشترک و انجام آن را هموار و تسهیل کند.

روابط دولت و ملت نیز برپایهٔ مهربانی، اعتماد، رضایت و احترام متقابل، به همکاری و هم افزایی منتهی می‌شود. چنین نیست که در سطوح ملی، منطقه ای و جهانی، فقط و فقط زور و استیلاء عامل تعیین کننده باشد. ارزش های اخلاقی، شخصیت انسانی، اتوریتهٔ معنوی، خردمندی، دوران‌دیشی، انصاف و سعهٔ صدر در سیاست ورزی، بسیاری از درهای بسته را می‌گشاید و بسیاری از گره های کور را با سرپنجهٔ تدبیر و دانایی باز می‌کند. نمونه های درخشان این گونه سیاست ورزان، در دوران باستان (به ترتیب تاریخی) کوروش و داریوش هخامنشی و پیامبر اسلام، و در دوران معاصر، مهاتماگانندی، نلسون ماندلا و محمد علی فروغی بوده اند. بنابراین، روابط انسانی، در دو قلمرو شخصی و حقوقی میان سیاستمداران، به گسترش و ژرفایی صلح می‌انجامد.

نیم نگاهی به مواضع، تصمیم گیری ها و اقدامات سران بعضی از کشورها، در این رابطه مصداق های روشنی را در برابر ما قرار می‌دهد. به عنوان نمونه، اندیشه ها، موضع گیری ها، تصمیم ها و عملکردهای دو رئیس جمهوری کنونی و پیشین ایالات متحدهٔ آمریکا را با یکدیگر مقایسه کنید. آیا باراک اوباما از جنبه های ذکر شده، بیشتر مورد قبول جامعهٔ بین المللی و افکار عمومی جهان است یا دونالد ترامپ؟ آیا شخصیت فردی، پیشینهٔ خانوادگی و شغلی این دو از نظر اخلاقی با هم برابر است؟ سیاست ورزی کدامیک از سویی به صلح جهانی و از سوی دیگر به دور کردن «جغد جنگ» (۱) و ناامنی از کشورهای جهان کمک کرده است؟ آیا خط مشی ها و رفتار سیاسی آنگلا مرکل صدر اعظم آلمان بیشتر خردمندانه، مدبرانه، اخلاقی و احترام برانگیز است یا مواضع و دیدگاه های ترامپ؟

۲. گسترش ادبیات صلح

ادبیات صلح در سده های اخیر-که نقطهٔ عطف آن، رسالهٔ *صلح پایدار* کانت در سدهٔ هجدهم میلادی است (محمودی، ۱۳۹۳: ۱۴۱-۱۲۵)، صلح جهانی را از دو منظر واقع گرایانه و آرمان گرایانه تبیین و صورتبندی کند. به عنوان نمونه، *صلح پایدار* کانت که با عنوان فرعی «یک طرح فلسفی» همراه است، به موازات گزاره های آرمان گرایانه مانند اینکه: «ارتش های ثابت به تدریج به طور کلی منسوخ خواهند شد.» (محمودی ۱۳۹۵: ۳۶۵؛ Kant, 1991: 9)، واجد دیدگاه های واقع گرایانه در جهت نیل به صلح از طریق همکاری دولت ها در برقراری نظام جمهوری دموکراتیک به عنوان زمینه ساز برپایی فدراسیون دولت های آزاد است.

ادبیات صلح هم چنان در روزگار ما پُربزرگ و بار و انگیزنده است و به حجم کیفی و کمی آن افزوده می شود. می توان از تمامی ظرفیت های ادبیات صلح، از انتشار نشریه و کتاب گرفته تا تولید فیلم و سریال و نیز داستان، رمان، شعر، تئاتر، موسیقی، نقاشی و دیگر هنرهای تجسمی و هم چنین ادبیات کودکان بهره گرفت. تأسیس آکادمی های صلح، رشته مطالعات صلح، واحد های درسی با موضوع صلح در بعضی از دانشگاه های جهان، انجمن های علمی صلح در عرصه عمومی و پژوهش های صلح محور، همگی نشانگر آن است که صلح به مثابه هدف غایی سیاست و سیاست ورزی، ضرورت بنیادین جهان امروز است. مردمان جهان به تدریج اهمیت ادبیات صلح را درمی یابند، زیرا صلح با گوهر وجود انسان سرشته شده است. ملت هایی که زودتر در راه صلح طلبی به پا می خیزند و فرهنگ و ادبیات صلح را در کشور خود به عنوان یک ارزش فراگیر ملی نهادینه می کنند، آسان تر از خطر جنگ دور می شوند و در سایه سار صلح، در آزادی، امنیت، رفاه و توسعه انسانی زندگی می کنند.

۳. کنشگری نهادهای مدنی

از دیگر بایدهای رسیدن به صلح به عنوان غایت سیاست، تلاش و پویایی شهروندان در عرصه عمومی با بنیاد نهادن سازمان های غیر دولتی و نهادهای جامعه مدنی است. البته گفتن، نوشتن و منتشرکردن در باب صلح، شرط لازم و کاری ارزشمند و تاثیرگذار است، اما به دنبال آن، کنشگری در عرصه عمومی نیز ضروری است. «همکاری حروف سُرپی» کافی نیست. این نهادها با گردهم آوردن فعالان اجتماعی و فرهنگی می توانند راه های نفی خشونت و گسترش فرهنگ صلح را جست و جو کنند و از رهگذر گفت و گو و کنشگری اجتماعی، ارزش صلح و صلح طلبی به مثابه رفتاری اخلاقی را در خانه، محله، منطقه، شهر، استان و کشور دامنگستر سازند. کنشگران صلح طلب در جهت پیشبرد هدف های صلح آمیز خود، به برپاکردن کارزار (campaign) های اجتماعی نیاز دارند تا از رهگذر مبارزه بدون خشونت، صدای صلح خواهی و خشونت گریزی خویش را به گوش حاکمان و سیاست پیشگان برسانند. نهادهای مدنی «فضای باز عمومی برای برپایی اجتماعات» (Agora)، گفت و شنود، هم اندیشی، همزیستی و مشارکت اجتماعی در راستای ایجاد پیوند میان دانش و مهارت کنشگران اجتماعی با هدف گسترش و ژرفا بخشیدن به فرهنگ صلح است.

یادداشت

(۱) برگرفته از قصیده محمد تقی بهار (ملک الشعراء) در نکوهش جنگ که این گونه آغاز می شود:

فغان ز جغد جنگ و مرغوی او

که تا ابد بریده باد نای او

به سان دانه خُرد گشت پیکرم

از این بزرگ سنگ آسیای او

کتابنامه

بهار، محمد تقی (ملک الشعراء) (۱۳۴۴)، *دیوان/شعراء*، تهران، انتشارات نگاه.

قرآن، [۱۳ بی تا]، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران، چاپ هشتم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.

محمودی، سید علی (۱۳۹۵)، *فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق*، چاپ سوم، تهران، نشر نگاه معاصر.

محمودی، سید علی (۱۳۹۳)، *درخشش های دموکراسی، تأملاتی در اخلاق سیاسی، دین و دموکراسی لیبرال*، تهران، نشر نگاه معاصر.

Kant, Immanuel (1991), *Perpetual Peace: a Philosophical Sketch*, trans. H.B. Nisbet, *Kant, Political Writings*, ed. H.S. Reiss, Cambridge, Cambridge University Press.

www.isna.ir